

محمد یوسفی جویباری*

چکیده

خلیج فارس به دلیل منابع عظیم نفتی و موقعیت خاص ژئوپلیتیکی همچنان مورد توجه مراکز برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری کشورهای بزرگ قرار دارد. گره خوردن امنیت بسیاری از کشورها با امنیت منطقه خلیج فارس موجب شده است که حوادث و وقایع آن با دقت و حساسیت پی‌گیری شود. در مقاله حاضر، ضعف هم‌گرایی بین کشورهای منطقه و متغیرهای اثرگذار بر این مسئله مورد بررسی قرار گرفته است. نویسنده ضمن بررسی متغیرهای داخلی (ساختار سیاسی، وضعیت اجتماعی، وضعیت اقتصادی و توان نظامی)، منطقه‌ای (موقعیت استراتژیک منطقه، اختلافات مرزی و بخش پیرامونی) و بین‌المللی (نظام بین‌المللی و سیستم نفوذگذار)، امکانات و موانع موجود در راه ایجاد هم‌گرایی بین کشورهای منطقه را شناسایی می‌کند. از دید وی، نزدیکی جغرافیایی می‌تواند در ایجاد هم‌گرایی مؤثر باشد، ولی مشکلات و موانعی از قبیل تفاوت نگرش‌ها و ارزش‌های نخبگان کشورهای منطقه و عدم ثبات ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی وجود دارد که اگر روند هم‌گرایی را متوقف نکند، دست کم، با کندی مواجه می‌سازد.

کلید واژه‌ها: هم‌گرایی، بی‌ثباتی، ساختار سنتی، اختلافات مرزی، سیستم نفوذگذار، نظام بین‌الملل.

خلیج فارس به عنوان متمول ترین منطقه از نظر ذخایر نفتی^۱ دو دهه پس از پشت سر نهادن دو جنگ عمده و همچنین به خاطر تأثیراتی که بر روی مسایل اقتصادی و سیاسی کشورهای جهان گذارده با اهمیت فزاینده ای روبه رو است. این منطقه حدود ۱۱۸ میلیون نفر جمعیت و ۲۲۹ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد.

در تبیین و تفسیر روابط کشورهای این منطقه این مسئله مفروض است که با عنایت به تغییر در ساختار و روند نظام بین المللی در دهه نود که با فروپاشی نظام کمونیستی در شوروی سابق آغاز شد و ایجاد شرایط جدید جهانی و واقعیتهای موجود در منطقه، تغییر نگرش مقامات تصمیم گیرنده در هر یک از کشورهای مورد بررسی در جهت درک و نیل به ارزشهای مشترک می تواند آنها را به هم نزدیک و متحد سازد. اما لازمه درک ارزشهای مشترک و پذیرش و دستیابی به آن مستلزم تغییر و تحولی در نگرشها، تصورات و برداشتهای مقامات تصمیم گیرنده در زمینه تعریف مفاهیمی چون منافع و تهدیدها می باشد. به طور مسلم نگرش دوستانه و اعتماد آمیز مقامات تصمیم گیرنده جهت ارزشهای مشترک می تواند به همکاری بین این کشورهای در زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی منجر شود و آنها را در بلند مدت به هم گرایی رهنمون سازد.

ارزشهای مشترک متضمن اهداف مشترکی است که اقدامات مشترکی را طلب می کند. بنابراین، در صورت تحقق همکاری، علاوه بر کسب اهداف ملی، اهداف مشترک کشورها نیز تأمین خواهد شد. این امر از طریق ایجاد اتحادهای گوناگون منطقه ای و یا گسترش شورای همکاری خلیج فارس در زمینه های متعدد با در برگیری هشت کشور قابل انجام است.

محور همکاری دارای ابعاد و شاخصه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی است که دو وجهی می باشد؛ یعنی این ابعاد می تواند هم موجبات تهدید و ناامنی و هم موجبات همکاری، ثبات و امنیت را در بین کشورها و منطقه در پی داشته باشد. لذا در این راستا به یک استراتژی و سیاست مشترکی نیاز است که ارزشهای مشترک در چارچوب آن معنا یابد. البته این امر با تغییر و تحول در نگرشها تحقق خواهد یافت.

با توجه به موارد عنوان شده می توان گفت که ارزشهای مشترک به سه امر دلالت دارد:

۱. تغییر نگرشها و تصورات مقامات تصمیم گیرنده نسبت به کنش و واکنش کشورهای همسایه (نگرش دوستانه)؛

۲. توجه جدی به شاخصه های متعدد همکاری در ابعاد و زمینه های جغرافیایی، سیاسی و اقتصادی، فرهنگی و نظامی، نشانگر آن است که امنیت این کشورها در پرتو تحولات جدید، مفهوم سخت افزاری امنیت؛ یعنی، مسایل نظامی و تسلیحاتی را بر نمی تابد. زیرا مفهوم امنیت با تحولات و مقتضیات جدید تغییر نموده و در این مفهوم از امنیت مسایل نرم افزاری؛ مانند: مسایل تجاری، اقتصادی و بازرگانی در اولویت اول قرار دارد.

۳. استراتژیهای مدون در زمینه تحقق همکاریها با توجه به دو بعد زیر تحقق خواهد یافت.

اول اهداف و منافعی که با توجه به نحوه نگرش و تصورات تصمیمهای مقامات تصمیم گیرنده کشورها، شاخصه های همکاری در چارچوب یک استراتژی مدون به اجرا در خواهد آمد. از جمله این اهداف می توان به اهداف مشترک و متقابل مانند همکاریهای منطقه ای و ایجاد مناطق آزاد تجاری و سرمایه گذاریهای مشترک در این مناطق و حذف موانع گمرکی و غیره اشاره نمود.

دومین بعد تهدیدها هستند که تحت چهار عامل و در دو سطح مطرح می شوند و می توان گفت این بعد نشانگر واگرایی میان کشورهاست. چهار عامل تهدید کننده عبارتند از: تهدیدهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که در دو سطح درون کشوری و برون کشوری قرار دارند.

در سطح درون کشوری تهدیدهای سیاسی می تواند مسئله ثبات رژیمها، مشروعیت یا مسئله جانشینی قدرتهای حاکم را در بر گیرند و در همین سطح تهدیدهای اقتصادی به مسایل ساختار اقتصادی این کشورها از جمله سرمایه گذاری اندک در جهت رفاه شهروندان بر می گردد. تهدیدهای اجتماعی هم مسایلی نظیر رشد جمعیت، تقاضای افراد تحصیل کرده

این کشورها در مورد ایجاد فضای باز سیاسی و نحوه برخورد مقامات با گروهها و اقوام مختلف یا معارض با دولت را در بر می گیرد.

تهدیدها در سطح برون کشوری روابط کشورهای منطقه با یکدیگر و با نظام بین المللی را در بر می گیرد؛ به طور مثال برخی از اختلافهای مرزی مانند اختلافهای ایران و امارات متحده عربی و تأثیر آمریکا بر کشورهای منطقه در بعد سیاسی، عدم اتحاد این کشورها در چارچوب اوپک برای یکسان نمودن سیاستهای نفتی و تأثیر فن آوری و تکنولوژیهای متعدد در زمینه اکتشافات نفت در کشورهایی که با مشکل استخراج با هزینه بالا مواجه هستند و جایگزینی سوختهای بدیل در بعد اقتصادی، و در نهایت تأثیر تنوع قومیت و مذاهب در روابط میان کشورها در بعد اجتماعی و فرهنگی مطرح می شود.

به طور کلی در این مقاله به دو سؤال کلی زیر پاسخ داده خواهد شد:

۱. چرا این کشورها در همکاری با یکدیگر ضعیف هستند و آیا به طور اساسی امکان همکاری گسترده بین این کشورها وجود دارد و در صورت مثبت بودن پاسخ آیا این همکاری می تواند در چارچوب فرآیند هم گرایی، این کشورها را به وحدت برساند؟
۲. چه عواملی از خارج از منطقه این همکاری را تحت تأثیر قرار می دهد و انجام همکاری منطقه ای به چه صورت خواهد بود و به عبارتی چه سیستمی در فرآیند هم گرایی می تواند ایجاد شود؟

متغیرهای سه گانه

می توان گفت رویدادهای منطقه تحت تأثیر سه متغیر اساسی داخلی، منطقه ای و جهان قرار دارند. بنابراین، با در نظر داشتن آنها به بیان مسایل و مشکلات کشورهای منطقه پرداخته می شود.

الف. متغیر وضعیت داخلی

وضعیت داخلی کشورهای منطقه به عنوان یکی از متغیرهای اصلی شرط لازم ایجاد

روابط و همکاری محسوب می شود و ساختار سیاسی، وضعیت اجتماعی، اقتصادی و نظامی کشورهای منطقه را در بر می گیرد، بنابراین لازم است در ابتدا ساختارها مورد بررسی قرار گیرند.

ساختار سیاسی

در کشورهای منطقه مورد بحث به استثنای جمهوری اسلامی ایران، به طور کلی دو نوع حکومت سلطنتی و دیکتاتوری نظامی موجود است که شکل موروثی دارد. بنابراین، تصمیم گیری نهایی توسط پادشاه و یا حاکم نظامی اتخاذ می شود. تقریباً در همه این کشورها ساختار نظام تصمیم گیری فردی بوده و کسی خارج از خاندان حاکم در سیستم تصمیم گیری این کشورها اختیار تام ندارد.^۱

در چارچوب ساختار سیاسی باید به مسئله مشروعیت این نظامها اشاره نمود. توضیح اینکه در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس خانواده های قبیله ای مشخصی، انحصار قدرت سیاسی را دارند. آل سعود در عربستان، آل صباح در کویت، آل خلیفه در بحرین، آل ثانی در قطر، آل نهیان در ابوظبی و آل بوسعید در عمان قدرتهای حاکمه در منطقه هستند. بر این اساس به نظر می رسد نخبگان سنتی این کشورها که دارای مشروعیت مبتنی بر سنت هستند در رأس حکومت قرار دارند. برخی از ویژگیهای چنین نظامهای سیاسی عبارتند از سلطه مطلقه، مؤثر نبودن افراد در سرنوشت کشور، و نفوذ بیگانگان در ساختارهای نظام. در واقع، کانون سلطه و اقتدار در ساختار سیاسی این کشورها پادشاه یا امیر است. این ویژگی در کشورهای منطقه موجب ایجاد نوعی سیستم وفاداری شخصی در حکومتها شده که به مقتضای آن، تصمیم گیری فردی در رویدادها و تحولات سیاسی بسیار سرنوشت ساز می باشد. بر این اساس نظامهای مذکور، سنتی و محافظه کار بوده و مشروعیت نظام به حقوق الهی سلطنت و ریشه های مذهبی و قبیله ای باز می گردد. در این ساختار سیاسی، انتخابات و مشارکت سیاسی بسیار محدود است و یا اصولاً معنایی ندارد.^۲ این بدان علت است که از سویی در این کشورها مردم سالاری که حکومتها تحقق و گسترش آن را باید رسالت خویش

بشناسند،^۳ وجود ندارد و از طرف دیگر، پایه نظم سیاسی در این کشورها بر اجبار مبتنی است نه رضایت شهروندان.^۴

مسئله دیگری که باید در چارچوب نظام سیاسی این کشورها طرح شود مسئله جانشینی و حکمرانی است که از مشکلات اساسی حکومت‌های موروثی می باشد.^۵ در واقع بحران جانشینی یکی از جدیدترین تهدیدهایی است که ثبات رژیم‌های سیاسی در جهان عرب را به مخاطره می اندازد. برای مثال در سال ۱۹۹۱، پس از پایان جنگ خلیج فارس، عواقب حذف صدام به طور جدی بررسی گردید و تجزیه عراق و جنگ داخلی و تبعات احتمالی آن مطرح بود.^۶

بدین ترتیب به دلیل ناهمگون بودن ساختار سیاسی فاصله بسیار زیادی در فرآیند هم گرایی این کشورها وجود دارد. ضمن اینکه مشروعیت سنتی حاکم بر منطقه اخیراً توسط نخبگان سیاسی دچار چالش گردیده و انتقاد از سیاست‌های آنها آغاز شده است. در این خصوص تقاضاهایی چون انتخابات آزاد، توجه به حقوق شهروندان و انتقاد از برخی نهادها مانند قوه قضاییه مطرح شده است.

وضعیت اجتماعی

از نظر وضعیت اجتماعی کشورهای مورد بررسی در منطقه خلیج فارس در اغلب موارد تقریباً مشابه هستند، غیر بومی بودن نیروی کار، نامتجانس بودن مردم، شکاف میان طبقات اجتماعی و ایفای نقش اصلی توسط تنها طبقات بالا و اشراف در زمینه‌های مختلف از صفتهای این کشورهاست. همچنین عدم برابری مردان و زنان، فقدان موقعیت اجتماعی و سیاسی برای زنان در اغلب این کشورها، شکاف مذهبی، توسعه نیافتگی و وجود بحرانهای نظیر بحران هویت، بحران مشارکت و توزیع وضعیت اجتماعی آنها را شبیه به هم می سازد؛ به عنوان مثال، حضور قابل توجه اتباع خارجی در قطر مانع از تشکیل یک سیستم اجتماعی یا هویت یکسان در این کشور شده است. شایان ذکر است که ۶۰ هزار پاکستانی، ۲۵ هزار ایرانی و ۳۰ هزار بنگلادشی در آن کشور اقامت دارند.^۷

مهمترین علت در نامتجانس بودن مردم این کشورها آن است که اغلب کشورهای منطقه پیشتر موجودیت سیاسی نداشته اند و غرب آنها را آفریده است.^۸ به همین منظور امیرنشینهای عرب از اقوام و ملیتهای گوناگون و نیز مذاهب و اعتقادهای متفاوت ترکیب شده اند که اکثریت جمعیت آن را مهاجرین تشکیل می دهند. به عبارتی، به طور تقریبی بیش از ۸۰ درصد از کل جمعیت کشور غیر بومی بوده که از این میزان در حدود ۴۵ درصد را هندی ها و پاکستانی ها، ۱۶ تا ۱۸ درصد ایرانی ها، ۵ درصد غربی ها و حدود ۱۳ درصد را عرب های غیر اماراتی تشکیل می دهند.^۹ عربستان سعودی به علت کمبود نیروی انسانی فعال و کارآمد، کشوری مهاجر پذیر شده است. این خصیصه اجتماعی که موجب حضور گسترده کارشناسان و اتباع خارجی و تکنولوژی غرب شده است جامعه عربستان را در برابر فرهنگ بیگانگان بخصوص غربی ها قرار داده است. وجود کارشناسان و اتباع خارجی در این کشورها و افزایش قشر تحصیل کرده متمایل به غرب در این کشورها سبب شده است تا مردم آن به دو دسته سنتی و متجدد تقسیم شوند و همین مسئله در وضعیت اجتماعی این کشورها پدیده مدرنیسم را پدید آورده است.

بر این مبنا می توان گفت که در این مرحله، این کشورها مسئله گذار از نظم سنتی به نظم اجتماعی جدید را تجربه می کنند. لازم به ذکر است که رابطه بین سنت و مدرنیسم در کشورهای مورد بحث حایز اهمیت است زیرا در کشورهای عرب حوزه خلیج فارس، قبیله بارزترین نوع نهاد اجتماعی محسوب می شود و تشکیلات اجتماعی این کشورها تحت الشعاع این نهاد سنتی قرار دارد که ساختار اجتماعی این کشورها را تشکیل می دهد. برخی از ویژگیهای این فرهنگ اجتماعی عبارتند از: فرهنگ مخاصمه، علاقه به نزدیکان و منسوبان و واگذاری پستهای کلیدی و مشاغل مهم به افراد خاندان.^{۱۰}

در قالب وضعیت اجتماعی و در بعد فرهنگ، تنوع نظامهای ارزشی نیز در تأثیر گذاری بر روابط میان این کشورها اهمیت بسزایی دارد؛ به عنوان مثال، در عربستان سعودی انجمنی به نام انجمن رابطه العالم الاسلامی وجود دارد که بازوی تبلیغی رژیم بوده و نظاره گر پیاده شدن دقیق قوانین اسلام از نوع وهابیت بر جریان مملکتی می باشد.^{۱۱}

در بحرین اسلام دین رسمی کشور است و ۷۰ درصد را شیعه و ۳۰ درصد را اهل تسنن تشکیل می دهد و خاندان سلطنتی نیز سنی هستند. در قطر نیز اسلام دین رسمی آن بوده و ۹۵ درصد جمعیت این کشور مسلمان هستند و از این میزان بیش از ۵۰ درصد جمعیت سنی و بومی قطر دارای مذهب وهابی می باشند و ۵ درصد از جمعیت این کشور را مسیحی ها تشکیل می دهند.^{۱۲}

در چارچوب مسایل اجتماعی و در بعد روابط فرهنگی، زبان نیز می تواند عاملی مهمی در روابط این کشورها باشد. اتباع تعدادی از کشورهای منطقه در کشورهای همسایه اقامت دارند و همین امر نقش مهمی را در روابط کشورها ایفاء می نماید. به طور مثال، در دوبی زبان فارسی با لهجه های جنوبی ایران تکلم می شود و برای ترویج زبان فارسی چند مدرسه در امارات متحده عربی ساخته شده است.^{۱۳} به طوری کلی باید گفت دین اکثر مردم این کشورها اسلام است. اگر این شاخصه به شکل یک شرط لازم همکاری مورد توجه همه کشورها قرار گیرد در آن صورت ممکن است این شرط به عنوان یک مکانیسم تنظیم کننده در روابط میان این کشورها و به احتمال در تعادل و ثبات سیستم منطقه ای مؤثر واقع گردد و موجب همکاری در زمینه های متعدد فرهنگی از جمله احداث خانه فرهنگ، تشکیل مراکز اسلامی و انسجام در کنفرانس سران اسلامی شود. با وجود این، واقعیت آن است که با توجه به مسئله عدم تجانس در جمعیت کشورها، تجددگرایی، عدم مشروعیت قانونی حکام این کشورها، فقدان سیستم سیاسی باز و عدم وجود آزادیهای اساسی از قبیل برابری مرد و زن، فقدان حاکمیت قانون و آزادی مطبوعات و احزاب و برداشتهای مختلف و متناقض فرهنگی، عدم مشارکت مردم با توجه به ساخت اجتماعی، اغلب این کشورها با بحرانهایی هویت، مشروعیت، مشارکت، نفوذ و توزیع مواجه هستند که به عنوان مهمترین عامل در واگرایی میان کشورهای منطقه خلیج فارس به شمار می رود.^{۱۴} زیرا این مسایل در چارچوب تهدید برای این کشورها مطرح می باشد. بنابر این تمام توجه این کشورها به مسایل داخلی معطوف خواهد بود.

وضعیت اقتصادی

همان طور که می دانیم درآمد همه کشورهای منطقه بر پایه نفت و گاز بوده و به شدت به درآمدهای نفتی وابسته هستند. می توان گفت که از نظر اقتصادی، ویژگی اولویت اول را در هدایت کننده و سمت گیری روابط خارجی آن با جهان خارج دارد. آنچه در این رابطه مهم به نظر می رسد این است که چون این کشورها در زمینه اقتصادی اهداف مشترکی دارند، می توانند با هماهنگ نمودن سیاستهای خود و با نشان دادن اراده سیاسی جهت همکاری در این زمینه علاوه بر اینکه رفاه اقتصادی و ترتیبات امنیتی در عرصه اقتصادی را در صحنه داخلی ایجاد می کنند، در روابط خارجی خود نیز در چارچوب سیاستها و اتحادهای اقتصادی، رفاه منطقه ای و ترتیبات امنیت اقتصاد منطقه ای را به وجود آورند.

در میان کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، عربستان وضعیت اقتصادی و مالی بسیار خوبی دارد و از این رو بر سایر کشورهای عربی منطقه تسلط دارد و در برخی موارد آمرانه عمل می کند. لذا کشورهای دیگر تحت الشعاع سیاستهای کشور عربستان سعودی قرار دارند. اکثر کشورهای منطقه دارای اقتصادی ضعیف و وابسته اند و آن کشورهایی که به درآمد نفت خود متکی هستند با تزلزل دائمی بازار نفت و کمی نسبی تولید همواره در معرض خطر بحرانهای اقتصادی و اجتماعی هستند. نقش عربستان سعودی در تغییر میزان تولید و کاهش قیمت نفت آثار مهم اقتصادی بر کشورهای دیگر برجای می گذارد.^{۱۵}

به علاوه وابستگی نظامهای اقتصادی و سیاسی اکثر کشورهای منطقه به قدرتهای خارجی آنها را در قبال تحولات اقتصادی، سیاسی و نظامی جهانی و منطقه آسیب پذیر کرده است. در این حال عربستان خود را به عنوان حامی همه این کشورها در زمینه های اقتصادی، نظامی، و سیاسی مطرح و تحمیل می کند.^{۱۶} درخصوص روابط اقتصادی کشورهای منطقه از بین بردن تنش میان ایران و کشورهای عربی خلیج فارس و نیز کاهش تنش میان عراق با شیخ نشینهای جنوب خلیج فارس و انتقاد باعث می شود که بازرگانی درون منطقه بالندگی بیشتری بیابد.^{۱۷} برای گسترش همکاریهای منطقه ای اخیراً با نظر مساعد عربستان سعودی، مذاکراتی میان مقامات قطری با ایران در زمینه صدور گاز در منطقه

پارس جنوبی و تعیین فلات قاره بین کویت و ایران^{۱۸} انجام شده است. گسترش روابط ایران و کویت به گسترش مناسبات اقتصادی انجامیده است؛ به عنوان مثال، در پروژه مشترک احداث کارخانه نورد در کویت که شرکت ملی فولاد ایران طرف ایرانی این پروژه است، با مشارکت پنجاه-پنجاه با بخش خصوصی کویت در این کشور احداث خواهد شد و یا سرمایه گذاری بخش خصوصی کویت در پروژه های تلفن همراه ایران در مشهد و شیراز از جمله اقداماتی است که در چارچوب روابط اقتصادی این دو کشور انجام شده است.

وضعیت نظامی

در توصیف وضعیت نظامی در میان کشورهای منطقه دو مسئله مهم قابل توجه است: اول اینکه هر کشوری که در برنامه ریزیهای داخلی و منطقه ای خود رضایت بخش ترین تصمیم را بگیرد و بتوان قدرت آن را از طریق محاسبه درآمدهای ارزی ناشی از فروش نفت و گاز ارزیابی نمود اغلب قدرت بیشتری نیز خواهد داشت و بنابراین، در سیاست خارجی خود و در منطقه از منزلت بیشتری برخوردار خواهد بود.

دوم اینکه، این کشورها سیاست تسلیحاتی و به طور کلی استراتژی نظامی خود را در رابطه با امنیت کشورهای خود مطرح می کنند. لذا برای داشتن امنیت بیشتر به خرید سلاحهای بیشتری اقدام می نمایند. این امر گرچه در یک نگاه ممکن است بین قدرتهای منطقه توازن قوا به وجود آورد، اما ذخیره سازی تسلیحات و حتی تولید برخی از سلاحها توسط هر یک از کشورها خطر یک جنگ را در منطقه افزایش می دهد و نتیجه ای جز واگرایی نخواهد داشت.

در اینجا باید در چارچوب وضعیت نظامی به دو مسئله تحت عنوان «ترتیبات امنیتی و مسابقات تسلیحاتی» در منطقه خلیج فارس اشاره نمود. در رابطه با ترتیبات امنیتی باید گفت که بهترین روش برای ایجاد ثبات و تعادل در سیستم امنیتی منطقه باید تمام کشورهای منطقه خلیج فارس را در بر گیرد و امنیت همه کشورها را تأمین نماید. این امر نه در چارچوب فرضیه تئوری امنیت دسته جمعی «یکی برای همه و همه برای یکی» قابل اثبات است و نه شواهد موجود، این مسئله را در جهت همکاریهای منطقه اثبات می کند. زیرا برخی از ترتیبات

امنیتی منطقه نظیر اتحادیه عرب، شورای همکاری عرب و مهمترین آنها؛ شورای همکاری خلیج فارس و ترتیبات امنیتی نوین منطقه ای بعد از جنگ دوم خلیج فارس نشانگر این است که در سیستم امنیتی هر یک از کشورها تهدید و امنیت به گونه ای خاص تعریف شده است. به عنوان مثال، شورای همکاری خلیج فارس در سال ۱۹۸۱ توسط شش کشور عرب جنوب خلیج فارس در بحبوحه جنگ عراق و ایران تشکیل شد؛ یا شورای همکاری عرب که توسط صدام حسین در ۱۷ فوریه ۱۹۸۹ به همراه سران سه کشور مصر، اردن و یمن شمالی در بغداد تشکیل شد. در این رابطه به طور مثال عملکرد شورای همکاری خلیج فارس مؤید عدم همکاری در زمینه امنیت منطقه ای بود به گونه ای که هر هشت کشور منطقه را در برگیرد. هر چند بعد از جنگ دوم خلیج فارس جمهوری اسلامی سهم و نقش ایران را در حفظ ثبات و آرامش منطقه، اساسی اعلام نمود و این امر توسط دیگر اعضای این شورا و حتی دبیر کل اتحادیه عرب نیز مورد پشتیبانی قرار گرفت، اما در اغلب جلسات این شورا که مسئله جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی مطرح می شود، در حمایت از امارات متحده عربی بیانیه ای مبنی بر تعلق داشتن جزایر مذکور به امارات صادر می شود.^{۱۹} یک مثال بارزتر اینکه زمانی که امارات متحده عربی در پاییز ۱۹۹۲ مدعی جزایر ایرانی شد، صدام حسین ناگهان خطاب به کشورهای عرب گفت: «ما بارها اخطار کرده ایم که ایران، تنها خطر برای امنیت منطقه است.»^{۲۰} در همین رابطه رییس جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران، آقای هاشمی رفسنجانی، در روز ۲۵ دسامبر ۱۹۹۲ در اخطار به شورای همکاری خلیج فارس گفت: «برای دست اندازی بر این جزیره ها باید از دریای خون گذشت.»^{۲۱} تمامی موارد بیان شده حاکی از بدگمانی، نگرشهای خصمانه و سوء برداشتهای این کشورها می باشد.

کشورهای خارج از منطقه اعم از پیرامونی نظیر مصر و فرامنطقه ای که به عنوان سیستم تأثیر گذار محسوب می شوند نیز در عدم همکاریهای امنیتی میان کشورهای منطقه تأثیر بسزایی دارند. از جمله مصر در ارایه نظم نوین عربی در منطقه بدون حضور ایران یا نفوذ آمریکا در میان کشورهای عرب منطقه خلیج فارس به نوبه خود می تواند موجبات واگرایی را میان کشورهای منطقه خلیج فارس فراهم نماید. از جمله با توجه به حضور ناوگان پنجم آمریکا

در بحرین، اقدامات نظامی برای تحریک ایران به درگیری را ادامه می دهد.^{۲۲} در این خصوص لازم به ذکر است که عربستان سعودی به عنوان برادر بزرگتر کشورهای عرب منطقه در مورد ثبات و امنیت منطقه بیشتر به همکاری با شورای همکاری خلیج فارس می اندیشد و این امر در زمینه امنیت با نظر آمریکا هم خوانی دارد. ضمن اینکه منافع عربستان سعودی با چتر امنیتی ایالات متحده آمریکا در برابر خطرهای خارجی به شدت گره خورده است.^{۲۳}

بر این اساس عربستان سعودی سعی نموده خود را با تسلیحات آمریکایی به ارزش ۲۱ میلیارد دلار تجهیز نماید که از کل مبلغ فوق یک سوم آن صرف خرید تسلیحات گردید^{۲۴} و این به دلیل توجه آمریکا به احتمال تهدید برای اسرائیل و تحریک در مسابقه تسلیحاتی^{۲۵} منطقه صورت نگرفت.

بنابراین، همان طوری که ملاحظه گردید تعریف امنیت و تهدید از سوی کشورها و نفوذ بخش پیرامونی و سیستم تاثیرگذار ترویج کننده واگرایی در منطقه به شمار می روند. مسئله بعدی مسابقه تسلیحاتی میان کشورهای منطقه خلیج فارس است که در چارچوب وضعیت نظامی منطقه توصیف می گردد. در واقع تجهیز تسلیحات و مسلح شدن، هم در نگرش مقامات تصمیم گیرنده این کشورها و هم در چارچوب نقش کشورهای خارج از منطقه به ویژه آمریکا در مسلح نمودن این کشورها حایز اهمیت است. یکی از مهمترین مسایل مورد توجه در این منطقه مسابقه تسلیحاتی است که ضروریترین اقدام از طرف کشورها در بر طرف ساختن نگرشهای خصمانه و رفتارهای تحریک آمیز به شمار می رود. در این رابطه در سال ۱۹۹۷، ایران ۴۶۹۵ میلیون دلار برابر ۶/۶ درصد تولید ناخالص ملی، عراق ۱۲۵۰ میلیون دلار برابر ۷/۴ درصد، عربستان سعودی ۱۸۱۵۱ میلیون دلار برابر ۱۲/۴ درصد، امارات متحده عربی با ۲۴۲۴ میلیون دلار برابر ۵/۵ درصد و کویت با ۳۶۱۸ میلیون دلار برابر ۱۱/۴ درصد تولید ناخالص ملی را در راستای هزینه های نظامی صرف نموده اند.^{۲۶} در واقع می توان گفت این موازنه نظامی در خلیج فارس منجر به ایجاد فاصله ای نسبی میان توان نظامی این کشورها شده است.^{۲۷}

استراتژی آمریکا نیز در جهت ایجاد موازنه قوا در منطقه و جلوگیری از ظهور قدرت

سلطه طلب در آن زمینه ساز مسابقه تسلیحاتی بوده است. بر این اساس و در بستر تاریخ به موجب دکترین دوستونی نیکسون نوعی مسابقه تسلیحاتی بین ایران، عراق و عربستان ایجاد شد و بنیان بسیاری از تنشهایی را فراهم ساخت که در دهه ۱۹۸۰، بین کشورهای منطقه به وجود آمد. همچنین در دهه نود و پس از جنگ دوم خلیج فارس با ارایه و معرفی عوامل ناامنی در داخل منطقه این کشورها به سوی کشورهای فرامنطقه ای روی آورده و مبالغ هنگفتی را صرف هزینه های نظامی و خرید جنگ افزار کرده است. به عنوان مثال، رقم کل واردات نظامی ایران برای دوره ۹۱-۱۹۸۹، تنها ۲٫۸ میلیارد دلار بود و هزینه های تسلیحاتی عراق و عربستان سعودی تا سطح ۱۰٫۳ میلیارد و ۱۰٫۶ میلیارد دلار جهش داشته است.^{۲۸}

در رابطه با مسئله مهم مسابقه تسلیحاتی باید گفت که نوعی رقابت بین این کشورها وجود دارد که نه تنها ناامنی و بی ثباتی را در منطقه به ارمغان خواهد آورد، بلکه علاوه بر کاهش ذخایر مالی این دولتها گامی در جهت واگرایی و حتی عدم همکاریهای دوجانبه یا چند جانبه به شمار می رود. شایان ذکر است که خاورمیانه بزرگترین بازار جنگ افزار در جهان به شمار می رود به طوری که ارزش حاصل از فروش مستقیم تسلیحات پیشرفته در سال ۱۹۹۷ به ۱۷ میلیارد دلار یعنی ۳۴ درصد کل بازار جهانی اسلحه بالغ می شود. بر همین مبنی هزینه نظامی سه کشور قدرتمند منطقه؛ یعنی عربستان سعودی، ایران و عراق در سال ۱۹۹۷ به ترتیب ۱۸۱۵۱، ۴۶۹۰ و ۱۲۵۰ میلیون دلار بوده است^{۲۹} و می توان افزود که این رقم در فاصله سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ نیز افزایش یافته است. در این میان عراق با توجه به بدهی ۶۵ میلیارد دلاری پس از جنگ با کویت^{۳۰} و تحریمهای بین المللی در حال حاضر بیش از این توانایی لازم را ندارد. در نتیجه آنچه را که می توان در رابطه با استراتژی نظامی کشورها در نظر گرفت این است که اکثر کشورهای منطقه به دلیل کمی جمعیت فاقد نیروی نظامی کافی و تسلیحات لازم برای دفاع و یا حمله می باشند. بدین منظور جهت ایجاد امنیت برای خود علاوه بر دلایل ذکر شده، به سوی کشورهای قدرتمند منطقه یا کشورهای خارج از منطقه نظیر آمریکا، فرانسه و روسیه روی آورده و قراردادهایی را امضا و پایگاههایی را

در اختیار این کشورها قرار می‌دهند.^{۳۱} در این خصوص می‌توان به انعقاد قرارداد امارات متحده عربی با فرانسه در ژانویه ۱۹۹۵، قراردادهای نظامی ده ساله کویت با آمریکا در سال ۱۹۹۱، قرارداد نظامی کویت با فرانسه در اوت ۱۹۹۲، قرارداد نظامی فرانسه با قطر در اوت ۱۹۹۴ و قرارداد نظامی روسیه با کویت اشاره نمود. به نظر می‌رسد اگر کشورهای منطقه نگرش یکسان و یا مکملی را در مورد مفهوم امنیت دارا باشند در آن صورت ممکن است واقع بینانه‌تر و جدیتر اقدام و رفتار نمایند طوری که موجبات اتحاد و همکاری را فراهم نمایند. در چارچوب تحول مفهوم امنیت نیز باید توجه داشت که اگر مفهوم امنیت در دوره جنگ سرد یعنی دورانی که نظام بین‌المللی ساختاری دوقطبی داشت، امنیت برابر با قدرت نظامی بوده است. پس از فروپاشی نظام کمونیستی و پایان جنگ سرد به نظر می‌رسد مفهوم اقتصادی امنیت مطرح و مورد توجه خاص نظام بین‌المللی قرار گرفته است. لذا می‌توان گفت شاخصه‌های سخت افزاری امنیت جنبه غالب ندارد و شاخصه‌های نرم افزاری امنیت در رفتار کشورها به عنوان اولویت اول قرار گرفته است. در این خصوص و به صورت مفهومی سیاستهای امنیتی کشورهای منطقه خلیج فارس در ایجاد تعادلی بین سه پدیده مهم منافع، قابلیت‌ها و تعهدات معنا خواهد یافت که به آن مثلث استراتژیک می‌گویند.^{۳۲}

سؤالهایی از قبیل اینکه منافع کشورها چیست؟ و از چه طریق تأمین می‌گردد؟ آیا منافع به صورت فردی و ملی تأمین خواهد شد یا اینکه به صورت مشترک و دسته جمعی و ارایه پاسخ واقع بینانه به این سؤالها تعادل سیاستها را بین این کشورها به وجود خواهد آورد. به طور کلی هدف از توصیف وضعیت نظامی و تأثیر تصمیم‌گیریهای سیاسی و نظامی در روابط میان این کشورها این است که مخرج مشترک همه اقدامات گوناگون در این خصوص به نحوه نگرش مقامات تصمیم‌گیرنده، تعریف تهدید و درک خطر نسبت به ارزشهایشان معطوف می‌گردد. در این صورت دست یابی هر یک از کشورها به سلاحهای نظامی چیزی جز ناامنی در پی نخواهد داشت.

ب. متغیر مسایل منطقه ای

در این گفتار اهمیت استراتژیکی منطقه شامل ژئوپولیتیک و مسئله نفت، اختلافات مرزی ارضی این کشورها و تأثیر و نقش کشورهای مجاور نظیر مصر که به عنوان بخش پیرامونی در این سیستم محسوب می شوند به صورت کلی توصیف خواهد شد.

موقعیت و اهمیت استراتژیکی منطقه خلیج فارس

همان طوری که گفته شد اهمیت استراتژیکی منطقه در دو بُعد از نظر موقعیت ژئوپولیتیکی و نفت مورد بررسی قرار می گیرد. در این منطقه سه دسته کشور مستقر هستند: ساحل غربی (عربی) کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، ساحل شمالی (عربی) شامل عراق و ساحل شرقی (فارس) که ایران را شامل می گردد.

بند اول: موقعیت و اهمیت ژئوپولیتیکی

در تحلیل مسایل جغرافیایی منطقه موقعیت ژئوپولیتیکی خلیج فارس از مهمترین مسایل به شمار می رود. به طور کلی موقعیت ژئوپولیتیکی در چارچوب موقعیت استراتژیکی به مناطق مختلفی تقسیم می شود که یکی از آنها، منطقه ژئوپولیتیکی خلیج فارس می باشد.^{۳۳} در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس بخشهای کوچک به طور معمول از تجانس یا هماهنگیهای بیشتری در یک یا همه زمینه های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برخوردارند. در واقع منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس نماینده محیط همگون و ویژه ای است. این منطقه در برگیرنده ملت‌هایی است با گوناگونی در برخی از جنبه های فرهنگی، اما همگون در زندگی سیاسی، اقتصادی و استراتژیک میان ایران، عراق، عربستان، عمان، کویت، امارات متحده عربی، قطر و بحرین.^{۳۴} در چارچوب اهمیت تاریخی خلیج فارس که به صورت گذرگاهی نظامی و تجاری بوده است، انگلستان از قرن نوزدهم و به مدت بیش از یکصد سال تسلط خود را بر این منطقه حفظ نموده بود. این منطقه که سواحل ایران را از سواحل عربی جدا می سازد، یکی از نقاط ارتباط میان شرق و غرب به شمار می آید و سواحل بندرهای آن همچنان کانون

جهانی دریانوردی و تجارت بین الملل به حساب می آید. موقعیت خلیج فارس به نحوی است که بعد از جنگ جهانی اول همیشه قدرتهای شرق و غرب به هر شکل و با هر تدبیری منابع و ثروتهای این منطقه را به غارت برده اند. امروز خلیج فارس در استراتژیهای نظامی جزو صحنه عملیاتی اقیانوس کبیر است و در واقع هر نوع حرکت سیاسی و نظامی که در اقیانوس هند انجام شود آغازش در خلیج فارس و دریای احمر خواهد بود.

علاوه بر عامل ژئوپولیتیکی یاد شده، وجود منابع عظیم نفت که حالت انحصاری دارد بر اهمیت استراتژیکی این منطقه افزوده است، که ما در بحث بعدی به آن خواهیم پرداخت.

بند دوم: نفت

یکی دیگر از دلایل اهمیت استراتژیکی این منطقه مسئله نفت است که بخصوص پس از پایان جنگ سرد جایگاه مهم و اساسی هم در منطقه و هم در جهان یافته است. شاید بتوان گفت بزرگترین مسئله این منطقه قبل از پایان جنگ سرد ناشی از جنگ جهانی دوم و مسئله استعمارزدایی^{۳۵} بوده و نفت بیشتر اهمیت سیاسی داشته است. اما پس از پایان جنگ سرد نفت به عنوان مواد اولیه و حیاتی اهمیت اقتصادی یافته و حتی امروزه در شروع قرن بیست و یکم و در اواسط سال ۲۰۰۲، این مسئله همچنان یکی از محورهای اساسی رقابت در سطح جهان میان دولتهای بزرگ را تشکیل می دهد. در این رابطه تغییرات ناشی از دگرگونی ساختار نظام بین المللی و نگرش کشورهای منطقه و جهان به اهمیت این ماده حیاتی، حکایت از آن دارد که نقش و تأثیر نفت و نوسانات قیمتها و به طور کلی سیاستهای نفتی کشورهای منطقه هزینه سنگین و پیامدهای ناگواری را برای صنایع کشورهای بزرگ در پی خواهد داشت.

بدین ترتیب می توان گفت یکی از مهمترین مبانی موقعیت و اهمیت استراتژیک خلیج فارس وجود ذخایر عظیم نفت و همین طور به مقدار متناهی گاز می باشد. در این رابطه حدود ۶۶ درصد یعنی دو سوم کل ذخایر شناخته شده نفت جهان در این منطقه است. عمر ذخایر این کشورها با تولید نفتشان ۹۷ سال است در حالی که این رقم در مورد نفت ایالات متحده تنها ۹/۵ سال می باشد.^{۳۶}

در رابطه با اهمیت مسئله نفت در منطقه خلیج فارس سه مورد قابل تأمل است:

۱. یکی از مسایل مهم در این رابطه هزینه تولید نفت منطقه است که بسیار کم هزینه و ارزان است. از این جهت نفت خلیج فارس در بازار جهانی از نظر تولید و ابعاد رقابت و هزینه های تولید از توانایی بسیار برخوردار است.

۲. عامل قیمت از مهمترین و بارزترین انگیزه هایی است که نفت را همچنان به عنوان رقیب اصلی نگه می دارد.

۳. ذخیره های نفتی بسیاری در این منطقه نهفته است و می تواند آینده آن را برای دهه های آتی و حتی قرنهای آینده تضمین کند. براساس مطالب فوق یکی از مهمترین بدیهی ترین علل استراتژیک بودن نفت، محدود بودن میزان ذخایر نفتی در سطح جهان و تمرکز بخش اعظم آن در یک منطقه پراالتهاب یعنی خلیج فارس است که با ممالک مصرف کننده فاصله دارد.^{۳۷} بنابراین می توان گفت که وجود ذخایر نفتی کم هزینه در کشورهای خلیج فارس عامل اصلی و بلکه تنها دلیل اهمیت استراتژیک این منطقه به شمار می رود. به لحاظ ذخایر نفتی، کشورهای نظیر عربستان سعودی، کویت، ایران، عراق و امارات متحده عربی می توانند به تولید و صدور نفت خود تا صد سال آینده ادامه دهند.^{۳۸}

اهمیت خلیج فارس برای ایران

یکی از مسایل مهمی که در رابطه با موقعیت استراتژیکی خلیج فارس و همچنین شرط لازم برای همکاری در منطقه باید به آن توجه کرد، اهمیت خلیج فارس برای ایران است. عربستان سعودی و عراق دو کشور برتر منطقه پس از ایران، بخش قابل توجهی از نفت خود را از راه لوله به نقاطی جز کرانه های خلیج فارس منتقل می کنند و بخش بزرگی از واردات خود را از کرانه های خلیج فارس دریافت می دارند. اما ایران برای صدور نفت و دیگر اقلام نفتی و غیر نفتی و ورود بزرگترین بخش از واردات خود، به خلیج فارس وابستگی حیاتی دارد. این واقعیت های جغرافیایی نشانگر آن است که امنیت خلیج فارس اساساً یک قضیه ایرانی است.^{۳۹} در این رابطه باید گفت که امنیت خلیج فارس زمانی حفظ خواهد شد که جریان صدور

نفت منطقه در امنیت کامل تداوم یابد و با توجه به اینکه ادامه این صورت نفت و ورود کالاهای بازرگانی از راه خلیج فارس برای ایران جنبه حیاتی دارد، کنارگذاشتن ایران از ساختار امنیتی در منطقه نامفهوم است. ضمن اینکه کشورهای منطقه نیز به این مهم توجه دارند. در همین راستا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز در صدد بالابردن سطح همکاریهای اقتصادی و سیاسی با کشورهای دیگر به منظور تأمین امنیت منطقه ای و اتحاد منطقه ای می باشد. سید محمد صدر معاون وزیر خارجه تأکید کرده است که جمهوری اسلامی ایران به معنی واقعی آمادگی و اراده سیاسی دارد که در مورد گسترش روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با کشورهای اسلامی و عربی همکاری کند. این مسئله به اطلاع دبیر کل شورای همکاری خلیج فارس رسید.^{۴۰} همچنین این مسئله در چارچوب سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تحت اصل تشنج زدایی توسط آقای خاتمی رییس جمهوری و آقای خرازی وزیر امور خارجه نیز اعلام شده است.^{۴۱} به هر حال از نظر جمهوری اسلامی ایران بهترین سیستم امنیتی برای خلیج فارس همکاری و مشارکت کلیه کشورهای منطقه در ترتیبات امنیتی بدون حضور نیروهای بیگانه اعم از کشورهای پیرامونی و فرامنطقه ای می باشد. به نظر می رسد با توجه به شرایط کنونی منطقه، مهمترین متغیر مورد توجه در ایجاد یک سیستم امنیتی، همکاری و امنیت دسته جمعی مخالفت با هرگونه مسابقه تسلیحاتی، موازنه قوا و نظامی گری در منطقه است. ناکام ماندن تحقق این وضعیت با توجه به نگرشها و تصورات مقامات تصمیم گیرنده کشورهای دیگر گویای این واقعیت است.^{۴۲}

مرزها و اختلافهای مرزی

بند اول: مرز و شناخت آن

در این گفتار توضیح مختصری در رابطه با مسایل مرزی ارایه و سپس اختلافهای مرزی میان کشورهای این منطقه بیان خواهد شد.

در زمانهای گذشته مناطق مرزی به جای خطوط مرزی کشورها را از هم جدا می ساخت. در این منطقه نیز مرزها هنوز در مراحل اولیه تکامل خود هستند و زمانی طولانی

نیاز است تا تکامل یابند و به تدریج خطوط مرزی جایگزین مناطق مرزی شوند.^{۴۳} به نظر می‌رسد مناطق مرزی همان مفهوم سرحد باشد که منطقه برخورد دو قدرت شمرده می‌شد.^{۴۴} این مفهومی بوده که تا قبل از ایجاد کشورهای مستقل و مفهوم مرز در تعیین خطوط مرزی وجود داشته است. زیرا مرزهای سیاسی مهمترین عامل تشخیص و جدایی یک واحد متشکل سیاسی از واحدهای دیگر است و در ضمن وجود همین خطوط است که وحدت سیاسی را در یک سرزمین که ممکن است فاقد هرگونه وحدت طبیعی یا انسانی باشد، ممکن می‌سازد.

مراحل مختلف تعیین خط مرزی در دو مرحله انجام می‌گیرد:

۱. تحدید حدود،^(۱) در این مرحله مسیر خط مرزی بر روی نقشه مشخص و در قرارداد ذکر می‌شود.

۲. مرحله علامت گذاری،^(۲) در این مرحله خط مرزی براساس آنچه که در قرارداد آمده روی زمین پیاده و علامت گذاری می‌شود.

در این رابطه مرزهای اغلب کشورهای مورد بررسی مانند بحرین، امارات متحده عربی، قطر، عراق و کویت در مراحل مختلف تعیین خطوط مرزی با مشکل مواجه بوده و اغلب به اختلاف و درگیری بین آنها انجامیده است. مرزهای این کشورها در طی تاریخ به شکلی تنظیم شده که هیچیک از آزادی عمل برخوردار نبوده و هر کشوری، کشور همجوار را مکمل خود می‌داند.^{۴۵} در این خصوص می‌توان به حمله عراق به ایران به عنوان یکی از انگیزه‌ها و شرط لازم در رابطه با مرز اروند رود در چارچوب بیانیه الجزیره ۱۹۷۵ اشاره نمود.

با وجود این مرزها بین برخی از کشورهای منطقه مانند امارات متحده عربی با عربستان سعودی، عمان با عربستان سعودی، عمان با یمن و امارات متحده عربی با عمان به علت وجود ادعاهای ارضی، سیاستهای توسعه طلبانه و هزینه‌های زیاد مربوط به علامت گذاری تاکنون بر روی زمین علامت گذاری نشده‌اند. از ۱۰ مرز زمینی کشورهای

1. Delimitation
2. Demarcation

خلیج فارس، یک مرز هنوز مرحله اول را طی نکرده که مربوط به مرزهای عربستان با یمن است. چهار مرز نیز مرحله اول را طی کرده اما هنوز بر روی زمین علامت گذاری نشده اند. مانند مرزهای عربستان سعودی با امارات متحده عربی و قطر یا مرز بین عمان و یمن و مرز بین عمان و امارات متحده عربی. مرز بین عراق و کویت نیز تا قبل از اشغال کویت فقط مرحله اول را گذرانده بود، اما پس از آزادسازی کویت، توسط کمیسیون سازمان ملل علامت گذاری شده است. همچنین مرز بین ایران و عراق نیز در سال ۱۹۷۵ هر دو مرحله را طی نموده بود اما در طول جنگ بسیاری از علایم از میان رفت. بنابراین، این مرز نیز باید مرحله دوم را مجدداً طی نماید.^{۴۶} زیرا حتی در دومین سال قرن بیست و یکم (۲۰۰۲) مسایل همچنان باقی است. بنابراین، باید به این اصل مهم توجه داشت که اغلب کشورهای منطقه از جمله عراق زندانی مجموعه ای از مشکلات جغرافیایی می باشند. آتش زیر خاکستر دیگری که علاوه بر مسایل محدوده های جغرافیایی و یا اختلافهای میان منطقه ای در روابط میان کشورهای منطقه تأثیر گذار است، وجود منبع حیاتی نفت در این منطقه است که یکی از عوامل اصلی در اختلاف و درگیری میان کشورها قلمداد می گردد. هر چند وجود همین عامل یعنی نفت سبب شده تا کشورهای این منطقه برای تحدید حدود با یکدیگر وارد مذاکره شوند.^{۴۷}

بند دوم: اختلافهای مرزی

از آنجایی که مفهوم اختلافهای مرزی با اختلافهای ارضی بسیار نزدیک است باید گفت که به طور کلی هدف از اختلافهای مرزی عدم توافق در مورد محل دقیق مرز است. اما هدف از اختلافهای ارضی اختلاف در مورد قلمرو است. بیش از ۵۰ مورد اختلافهای مرزی و ارضی در میان هشت کشور خلیج فارس وجود دارد. در این رابطه جزایر ورهبه و بویان میان عراق و کویت یا مرز دریایی در خلیج سلوا و خور العدید میان عربستان و قطر از موضوعهای مورد اختلاف کشورهای مذکور می باشد.

درواقع به علت کوچ قبایل، وجود صحرای خشک و بی آب و علف، و عدم اکتشافات نفتی، تعیین مرزهای دقیق به ندرت انجام شده است. هر چند بر روی نقشه های جغرافیایی و

یا اطلسها مرزهای بین کشورهای خلیج فارس با دقت و اطمینان ترسیم شده، اما این امر گمراه کننده است.^{۴۸} اینجا لازم به ذکر است که ثبات یا بی ثباتی مرزهای کشورهای واقع در این منطقه با حدود توانایی نظامی و عرصه منافع این کشورها ارتباط دارد. به عبارتی هر چه کشوری از قدرت برتر برخوردار باشد و منافع بیشتری را برای خود تعیین نماید، به احتمال اختلافهای مرزی میان کشورهای منطقه بیشتر خواهد بود که جز بی ثباتی سیستم نتیجه ای در بر نخواهد داشت.

با وجود این، با نگاهی به اختلافهای مرزی بین کشورهای این منطقه در می یابیم که از میان اختلافهای چهارگانه مرزی^{۴۹} اختلافهای ناشی از مکان دقیق مرزی که بر اثر تفسیرهای گوناگون و گاهی متضاد از اسناد قانونی، ایجاد می گردد و اختلافهای ناشی از استفاده مشترک از یک منبع اقتصادی، از سایر اختلافها جلوه بارزتری دارند؛ به عنوان مثال، در رابطه با این دو نوع اختلاف می توان به ترتیب به اختلاف ایران و عراق بر سر مرز اروندرود و اختلاف عراق و کویت بر سر میدان نفتی «رمیله» اشاره نمود.

بنابراین، تا زمانی که اختلافهای مرزی و ارضی میان کشورهای منطقه وجود داشته باشد و تمایلی به حل این اختلافها از طریق گفتگوهای مسالمت آمیز، مقررات حقوق بین المللی و کنوانسیونهای بین المللی مربوط و یا حقوق بین الملل دریاها نشان داده نشود، به احتمال تنشهای میان این کشورها تشدید خواهد شد. در نتیجه رفتارهای توأم با رقابت و ستیزه موجب بی ثباتی و ناامنی شده و واگرایی و عدم تعادل به وجود خواهد آمد. در این خصوص پس از پایان جنگ سرد و جنگ دوم خلیج فارس نیز اختلافهای مرزی و ارضی میان کشورهای منطقه دوباره مطرح شدند. موارد زیر همه بعد از جنگ خلیج فارس روی داده است:

۱. عربستان سعودی خواستار واگذاری دو سوم سرزمین یمن به خاک خود شده است؛
۲. امارات متحده عربی ادعای مربوط به جزایر ایران تنبها و ابو موسی را دارد؛
۳. یمن خواهان استرداد سه استان عسیر، نجران و جیزان شده که در اشغال عربستان است؛
۴. عربستان با تجاوز به قطر اراضی جنوب این کشور را اشغال کرده است؛

۵. عربستان ادعا کرده که جزایر کویت قارو و ام المرادم متعلق به آن کشور است؛
۶. قطر با افزایش عرض آبهای ساحلی خود به اختلافهای ارضی اش با بحرین جان تازه ای داده است.^{۵۰}

در نهایت آنچه که باید مورد توجه این کشورها و مقامات تصمیم گیرنده قرار گیرد این است که امنیت این کشورها در منطقه زمانی تأمین خواهد شد که قواعد بازی را براساس توجه همه جانبه به مسایل مختلف رعایت نمایند. طوری که الگوی رفتاری این کشورها در قالب حاصل جمع جبری صفر نباشد. هرچند منابع بی ثباتی پس از پایان جنگ سرد؛^{۵۱} از جمله، سیاستهای منفی کشورهای قدرتمند منطقه نظیر عربستان که تمایل فرامنطقه ای دارد و مسابقات تسلیحاتی میان کشورهای منطقه و طرح مجدد اختلافهای مرزی و ارضی مذکور نیز تغییر نموده است. با این حال حل اختلافها و ایجاد امنیت در منطقه به طور مشخص منوط به همکاری این کشورها می باشد. برای انجام یک اقدام مؤثر در این خصوص، بررسی اطلاعات، شناسایی تهدیدها و پیش بینی آینده و سیاست گذاری می تواند به ایجاد یک الگوی رفتاری میان کشورها بینجامد^{۵۲} و این امر نیاز به تغییر نگرشها و دگرگونی در اولویتهای سیاست خارجی این کشورها دارد.

بخش پیرامونی

کشورهای پیرامونی منطقه خلیج فارس نظیر مصر، سوریه، ترکیه و اسرائیل روابط گسترده ای با کشورهای منطقه دارند. با عنایت به این مهم در این گفتار تأکید ویژه بر نقش کشور مصر خواهد بود. در ابتدا باید گفت که کشورهایی نظیر مصر و سوریه در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس قدرتهای بیگانه ای محسوب می شوند و در منافع حقیقی سیاسی، اقتصادی و امنیتی آن ذی نفع نیستند. از همین رو کشوری مانند مصر ادعاهای خود را بر محور همبستگی میان اعراب متمرکز ساخته است. چنانکه رادیو قاهره در ۲۷ ژوئن ۱۹۹۱ به نقل از وزیر خارجه مصر چنین اظهار داشت: «... امنیت خلیج فارس به طور اصولی، یک مسئله پان عربی است ... مصر بزرگترین و با نفوذترین کشور منطقه است. امنیت همه عرب ها

یک امر کلی و تفکیک ناپذیر است. هر آنچه بر امنیت خلیج فارس اثر گذارد، لزوماً بر امنیت همه کشورهای عربی، به ویژه مصر، اثر خواهد گذارد.^{۵۳}

در اینجا این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است هر آنچه بر امنیت خلیج فارس اثر می گذارد بر امنیت مصر نیز تأثیر گذارد، در حالی که می دانیم حیات اقتصادی ایران به طور مستقیم به خلیج فارس بستگی دارد. لذا به نظر می رسد که این ادعای مصر در جهت رهبری جهان عرب و در چارچوب مفهوم پان عربیسم قابل تفسیر باشد و براساس این توهّم بخواد مشروعیت سیاسی و نظامی خود را به طور دایم در خلیج فارس ثابت کند.

البته باید اذعان داشت که نقش سیاسی مصر در منطقه بسیار مهمتر از بقیه کشورهای حمله سوریه و مراکش بوده است. اعلام داعیه رهبری جهان عرب توسط عبدالناصر در تز پان عربیسم وی مشهود بود. اقداماتی که وی در ملی شدن کانال سوئز در دهه ۶ میلادی انجام داد نقش سیاسی بزرگی را به مصر در جهان عرب اعطا نمود. در چارچوب روابط با کشورهای منطقه قبل از پایان جنگ سرد و در اواخر دهه ۷۰ میلادی انور سادات با امضای پیمان کمپ دیوید موجب قطع رابطه مصر با کشورهای عربی خلیج فارس شد. در همین رابطه مناسبات سیاسی مصر و ایران نیز با امضای پیمان مذکور توسط مصر قطع گردیده بود؛^{۵۳} پس از جنگ دوم خلیج فارس مصر برای ایفای یک نقش مهم در امنیت منطقه ای در سال ۱۹۹۱، بیانیه دمشق را ارایه نمود که به بیانیه ۶+۲ (متشکل از ۶ کشور عضو شورای همکاری به علاوه مصر و سوریه) معروف گشت. هدف مصر در این بیانیه ایجاد امنیت منطقه ای با عبارت نظم عربی و بدون حضور ایران و عراق در شورای همکاری خلیج فارس بود.^{۵۴}

به نظر می رسد رفتار و اقدامات مصر در منطقه به نگرش مقامات مصری در تصمیم گیریهای سیاست خارجی این کشور و واکنش و پاسخهای کشورهای منطقه بستگی دارد. در این صورت می توان گفت با عنایت به سیاستهای کشورهای منطقه نگرش کلی مصر دو حالت خواهد داشت: یا نگرش دوستانه است و در جهت همکاری سوق پیدا خواهد کرد و یا نگرش خصمانه خواهد بود که در این صورت روابط به صورت عدم همکاری متجلی خواهد شد. البته این روابط در یک طیف با کشورهای منطقه قابل بررسی است.

در اینجا به نقش اسرائیل و ترکیه نیز به عنوان کشورهای پیرامونی در تأثیرگذاری بر روابط میان کشورهای منطقه اشاره می‌کنیم. چرا که نفوذ این کشورها به ویژه گسترش پیوندهای اسرائیل با کشورهای عربی پس از جنگ دوم خلیج فارس به نوبه خود بر واگرایی میان شمال و جنوب خلیج فارس افزوده است. کشورهای جنوب خلیج فارس زیر فشار ایالات متحده آمریکا از سپتامبر ۱۹۹۴ بر آن شدند که به دومین تحریم بر ضد اسرائیل پایان دهند. کویت از ژوئن ۱۹۹۳ با اسرائیل ارتباط غیرمستقیم پستی و هوایی برقرار نموده بود. همچنین گفتنی است که بازرگانی پنهان اعراب و اسرائیل (جز سوریه و لبنان) در کازابلانکا در اکتبر ۱۹۹۴ زمینه بهتری برای پیوند میان عرب‌ها و اسرائیلی‌ها فراهم آورد. در این رابطه عمان نخستین کشور شورای همکاری خلیج فارس بود که در اول اکتبر ۱۹۹۵ برقراری پیوندهای رسمی با اسرائیل را آغاز کرد. در این رابطه به این مسئله مهم نیز باید اشاره نمود که پیامدهای موضع‌گیری آمریکا و ایران در برابر هم و نگرشهای خصمانه ایران و اسرائیل نسبت به یکدیگر فرایندهایی بود که در مقطعی از زمان به دور شدن هر چه بیشتر سیاستها و راهبردهای عملی در همکاریهای میان ایران و کشورهای عرب جنوب خلیج فارس منجر شده بود و موجبات واگرایی میان این کشورها را فراهم می‌نمود، اما با سیاستهای اخیر ایران به ویژه سالهای ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ در تلاش برای نزدیکی به کشورهای عربی و به ویژه عربستان سعودی، ملاحظات جدیدی وارد صحنه سیاست منطقه شده است که واگرایی را به هم‌گرایی تبدیل می‌نماید و نتیجه آن گسترش بیشتر همکاریهای منطقه‌ای میان ایران و کشورهای عربی است. در همین رابطه همکاری ترکیه با اسرائیل نیز به عنوان یک عامل ناامنی و تهدید از سوی کشورهای منطقه پیرامونی در خلیج فارس محسوب می‌گردد. این امر خود موجب می‌گردد تا کشورهای منطقه؛ از جمله، ایران، عراق و حتی سوریه به فکر تجهیز بیشتر خود در امر نظامی باشند زیرا نتیجه همکاری میان دو کشور ترکیه و اسرائیل این است؛ با افزایش میزان آن در سالهای اخیر و به ویژه دو سال قرن بیست و یکم (۲۰۰۱-۲۰۰۲) سرزمین ایران در معرض تجاوزهای احتمالی نیروی هوایی اسرائیل قرار می‌گیرد و حتی سوریه هم از شمال و هم از غرب تهدید خواهد شد.

ج. متغیر نظام بین المللی و سیستم نفوذ گذار

۱. نظام بین المللی

به طور کلی نظام بین المللی دارای دو مشخصه ساختار و روند است. در این چارچوب ساختار نظام بین المللی پس از پایان جنگ سرد در حال گذار بوده است، اما روند نظام بین المللی حاکی از شکل گیری ساختاری دارد که براساس پیدا شدن سه منطقه ژئواستراتژیک مشخص می گردد: اتحادیه اروپا، منطقه بازرگانی آزاد آمریکایی شمالی یا نفتا با شرکت ایالات متحده، کانادا و مکزیک، اتحادیه ملتهای آسیای جنوب خاوری یا آسه آن. این اقتصادی شدن نظام جهانی به موازات جهانی شدن نظام اقتصادی بازار آزاد، شکل گرفتن ساختار ژئوپولیتیک جهانی تازه ای را براساس گروه بندیهای اقتصادی منطقه ای چندگانه حتمی ساخته است. البته، باید توجه داشت که پدیده جهانی شدن در تمام عرصه های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی باید مورد توجه قرار گیرد.

پس از فروپاشی نظام کمونیستی شوروی و همچنین وقوع جنگ دوم خلیج فارس و به تبع آن طرح نظم نوین جهانی به رهبری آمریکا که توسط جرج بوش رییس جمهوری وقت آمریکا، ارایه گردید. راه را برای آمریکا هموار ساخته است تا بتواند در نظم پس از پایان جنگ سرد به صورت یک جانبه و براساس هژمونی تک قطبی ساختار نظام بین المللی را شکل دهد. اما همان طوری که هانتینگتون می گوید: «آمریکا دیگر توان مقابله با هر رویدادی را به صورت یک جانبه نخواهد داشت؛ به علاوه قدرتهای بزرگ منطقه ای نیز در مناطق مختلف جهانی در زمینه های مختلف قدرت آمریکا را به چالش گرفته اند و آمریکا برای انجام فعالیتهای جهانی خود به این کشورهای بزرگ و عمده منطقه ای نیاز خواهد داشت.»^{۵۵}

در این رابطه اگر چه جنگ خلیج فارس، جنگ آمریکایی ها بود و فقط آنان از نظر نظامی قادر به انجام آن بودند، ولی سرمایه لازم برای این لشکر کشیها به طور عمده توسط سه کشور آلمان، ژاپن و عربستان تأمین شد.^{۵۶}

به طور کلی به نظر می رسد که سیستم بین المللی پس از جنگ سرد براساس فقدان ساختار مدیریت متمرکز و بی نظمی شناخته می شود. اما همان طور که گفته شد به نظر

می‌رسد با فروپاشی سیستم دو قطبی نوعی منطقه‌گرایی در حال شکل‌گیری است که در این چارچوب رقابتهای سیاسی، نظامی و به ویژه اقتصادی در میان سه بلوک عمده آمریکای شمالی، اروپا، و ژاپن جریان دارد و این امر می‌تواند رقابتهای مذهبی، قومی، ملی و منطقه‌ای را تحت الشعاع خود قرار دهد. بر این اساس خاورمیانه به ویژه خلیج ثروتمند نفتی «فارس» مرکزی برای این کشمکشهای پس از پایان جنگ سرد شده است. در واقع می‌توان گفت با پایان جنگ سرد، منطقه خلیج فارس تبدیل به مهمترین مرکز اقتصادی گردید. تحت این شرایط، آمریکا در یک وضعیت اعمال نفوذ و تحمیل بر منطقه است و از این جهت سعی دارد مانعی بر سر راه قدرتهای منطقه‌ای نظیر ایران ایجاد و بر رقبای خود به ویژه اروپا، برای خارج کردن آنها از میدان بازی فشار وارد نماید. این امر نشانگر آن است که وجود نفت در این منطقه کانون وابستگی کشورهای صنعتی به شمار می‌رود.

۲. سیستم نفوذگذار

در این گفتار تأکید خاص بر نظرات و اعمال ایالات متحده آمریکا می‌باشد، هرچند می‌توان کشورهای اروپایی، ژاپن و چین را هم مورد بررسی قرار داد. اما از آنجایی که در حال حاضر ایالات متحده به عنوان بازیگر اصلی فرامنطقه‌ای در این سیستم منطقه‌ای مطرح می‌باشد سعی خواهد شد تا اقدامات این کشور در چارچوب سیاست خارجی آن ارایه گردد. ذکر این نکته مقدماتی حایز اهمیت است که خلیج فارس محلی برای تلاقی سیاستهای خارجی کشورهای بزرگ بوده و منافع قدرتهای بزرگ در این قسمت از جهان با هم تلاقی می‌کنند؛ زیرا اول اینکه، منطقه به دلیل ثروت سرشار نفتی در بازار جهانی نفت از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و کشورهای صنعتی غرب به نفت خلیج فارس وابستگی زیادی دارند. در این خصوص آمریکا ۲۳ درصد از نیازهای خود را از این منطقه تأمین می‌کند. همچنین، اروپای غربی ۵۰ درصد و ژاپن ۶۸ درصد از نفت این منطقه را طی نیمه اول دهه ۱۹۹۰ به خود اختصاص داده‌اند.^{۵۷} این رقم در سال ۲۰۰۲ نیز نه تنها کاهش نیافته، بلکه افزوده شده است. در این رابطه نیوسام معاون وزیر خارجه اسبق آمریکا اهمیت ژئوپولیتیکی

خلیج فارس را این گونه توصیف می کند: «اگر جهان دایره ای مسطح بود که آدمی در جستجوی مرکز آن باشد، برای این سخن که خلیج فارس مرکز جهان است دلیل خوبی بود، زیرا امروز در هیچ جایی مانند اینجا منافع جهانی تلاقی نمی یابند.»^{۵۸} به نظر می رسد عامل عمده ای که نفت و گاز خلیج فارس را برای ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن بسیار حیاتی می سازد، دشواری بسیار در جایگزین ساختن نفت و گاز وارداتی منطقه توسط منابع دیگر انرژی نظیر زمین، خورشید، دریا و هیدروژن است. مارتین ایندیک، سفیر آمریکا در اسرائیل در سال ۱۹۹۳، هنگامی که معاون رییس شورای امنیت ملی آمریکا بود در این رابطه چنین گفت: «عبور آزاد نفت خاورمیانه با قیمتهای قابل قبول همچنان جزو منافع اساسی ماست.»^{۵۹} باید توجه داشت که غرب میان مسایل امنیتی و امنیت انرژی نفت که خلیج فارس مهمترین کانون آن در سطح جهان است، ارتباط قایل شده است. در این رابطه دانیل یرگن می گوید: «... تمامی جهان با نگرانی رویدادهای خاورمیانه و بخصوص منطقه خلیج فارس را دنبال می کند. امروز امنیت جهان با تحولات دنیای نفت ارتباط دارد.» نیکسون نیز بر این باور بود که «منطقه خلیج فارس در دهه های آینده اهمیت استراتژیکی بسزایی خواهد داشت. این بدان معناست که یکی از آشفته ترین، کم ثبات ترین و در معرض خطرترین مناطق جهان و در آن واحد یکی از حیاتی ترین مناطق است.»^{۶۰}

در همین رابطه هدف استراتژیک آمریکا در خلیج فارس علاوه بر افزایش ذخایر شناخته شده نفت و پایین آوردن هزینه های تولید، این است که کنترل بهای نفت را به دست گیرد و درآمدهای نفتی را به دایره اقتصاد آمریکا باز گرداند.^{۶۱} بدیهی است که بازیگران اصلی فرامنطقه ای اعم از آمریکا و اروپای غربی به طور کلی منافع مشترکی داشته و همگی علاقه مند به تثبیت بازار نفت هستند. به عبارت دیگر آنان مایلند قیمتهای نفت را محافظت نموده و از نوسانات بیش از حد آن جلوگیری کنند. در این رابطه رولان دوما، وزیر خارجه اسبق فرانسه، چنین اظهار داشت که «...هدف، جلوگیری از نوسانات شدید قیمتهاست که هم برای کشورهای مصرف کننده و هم تولید کننده زیان آور است.»^{۶۲}

در اینجا لازم است که به اعمال کشورهای اروپایی نسبت به این منطقه اشاره ای

داشته باشیم. به طور کلی در رابطه با سیاست خارجی کشورهای اروپایی در مورد منطقه خلیج فارس دو برهه باید مورد توجه قرار گیرد: اول دهه ۱۹۸۰، و دوم دهه ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۰ میلادی. در برهه اول؛ یعنی در دهه ۱۹۸۰، نقش اروپا در خلیج فارس تابعی از سیاستهای آمریکا بود. مهمترین واقعه خلیج فارس در دهه مذکور یعنی جنگ ایران و عراق آزمونی جدی از همبستگی اروپا و میزان بازیگری آن در صحنه بین الملل را به نمایش گذاشت. در جنگ اول خلیج فارس کشورهای اروپایی مانند آلمان و فرانسه که قدرتهای عمده نیز محسوب می شوند، کمکهایی وسیعی در اختیار عراق قرار داده بودند.

اما در برهه دوم؛ یعنی در دهه ۱۹۹۰، کشورهای اروپایی، ایالات متحده را بیشتر از شوروی مسئول بحرانهای این منطقه دانسته و کشور مذکور را عامل تهدید و دسترسی اروپایی ها به نفت این منطقه و بحرانهای نفتی و جنگهای خلیج فارس را گواه عملکرد غلط آمریکا می دانند. در این برهه اصرار اروپا بر گفتگو با ایران و عراق است که مبتنی بر یک سلسله منافع حیاتی در این منطقه می باشد. بنابراین، در این راستا اروپا برنامه ریزیهایی در مورد این منطقه طراحی نموده که عمده ترین آنها عبارتند از: دسترسی مطمئن و بلندمدت به منابع نفت و گاز؛ از جمله، سرمایه گذاری و توجه شرکت های فرانسوی توتال در جزیره سیری، و فروش اسلحه که در هر دو مورد می تواند نفوذ آمریکا در این منطقه را به چالش بطلبد. در این رابطه در سیاست خارجی آمریکا نیز دو نوع استراتژی را پس از جنگ جهانی دوم می توان مشخص ساخت:

۱. استراتژی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم و دوران جنگ سرد؛

۲. استراتژی پس از پایان جنگ سرد و افول نظام کمونیستی در شوروی سابق.

توضیح اینکه استراتژی آمریکا بعد از پایان جنگ جهانی دوم و در طی جنگ سرد براساس مقابله با تهدیدات نظام کمونیستی به رهبری شوروی سابق پایه ریزی شده بود و بنابراین، در هر نقطه ای از جهان در مقابل تهدیدهای شوروی سیاستهای خود را به موقع اجرا می گذاشت و به احتمال اهمیت هر نقطه به دلیل مقابله با شوروی سنجیده می شد. در این رابطه حفظ نظامهای غیر کمونیستی به عنوان هدف اصلی آمریکا بود و کمونیسم به عنوان یک

تهدید محسوب می شد به نحوی که و تقبیح آن و ترویج لیبرالیسم در چارچوب استراتژی آمریکا در دوره جنگ سرد مطرح بوده است. پیمانهای منطقه ای از جمله آنزوس، سنتو و سیتو نیز جهت مقابله با تهدیدهای نظام کمونیستی طراحی شده بود. در این رابطه می توان گفت کشورهای حوزه خلیج فارس از جمله ایران، عربستان سعودی و عراق در رقابت میان این دو ابرقدرت تقسیم شده بودند. به عنوان مثال ایران پیش از انقلاب اسلامی و عربستان تحت چتر حمایتی آمریکا قرار داشتند و عراق به طور اساسی تمایل به قرار گرفتن تحت حمایت شوروی داشته است.

اما پس از پایان جنگ سرد و افول نظام کمونیستی در بلوک شرق مسایل جدیدی در استراتژی آمریکا مورد توجه قرار گرفت و تهدیدات مورد توجه در سیاست خارجی آمریکا در نقاط مختلف جهان از جمله منطقه خلیج فارس تعیین و مشخص گردید. بنابراین، جهت گیری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا به سمت اتحاد با کشورهای عرب منطقه به منظور مهار و مبارزه با تهدیدهای جدید قلمداد می شود و تهدیدهایی چون بنیادگرایی اسلامی در برنامه های استراتژیکی این کشور قرار گرفت.^{۶۳}

با عنایت به تغییر ساختار نظام بین الملل و ظهور پدیده جهانی شدن و با توجه به اینکه قدرت نظامی اهمیت سابق خود را از دست داده و مسایل اقتصادی نظیر تجارت بین الملل و بازرگانی مورد توجه کشورهای مختلف قرار گرفته است، آمریکا سعی نموده جهت مقابله و رقابت با کشورهایی که در صدد افزایش قدرت اقتصادی خود می باشند سیاستهای نفتی کشورهای منطقه و نفت منطقه را که نیاز اساسی صنایع کشورهای رقیب چون ژاپن و کشورهای اروپایی می باشد تحت الشعاع سیاستهای خود قرار دهد.

با وجود این، پس از پیروزی نیروهای متحد به رهبری آمریکا در جنگ، کلینتون رییس جمهوری وقت آمریکا با ارایه یک دیپلماسی فعال در صحنه روابط بین الملل اقدامات مؤثری در راستای تحقق اهداف تأمین منافع ملی انجام داد. به نظر می رسد یک نظام تک قطبی متقارن^{۶۴} و یا نظام سلسله مراتبی غیر دستوری در حال شکل گیری است.

در این رابطه آمریکا در منطقه خلیج فارس تلاش دارد برای تأمین منافع ملی خود هر

مانع و رادعی را از سر راه بردارد. به طور مثال، پرتاب موشک به عراق در سالهای ۱۹۹۳ و ۱۹۹۶ نشانگر استفاده از الگوی یک جانبه می باشد. هر چند کشورهای اروپایی و همچنین کشورهای نظیر چین، روسیه و ژاپن با این یک جانبه گرایی آمریکا مخالفت نموده اند.^{۶۵}

این مسایل حاکی از آن است که پس از تغییر ساختار نظام بین المللی و روی کار آمدن کلینتون، استراتژی آمریکا براساس حضور فزاینده منطقه ای در راستای نقش هژمونیک این کشور می باشد. به این دلیل پس از روی کار آمدن کلینتون سیاست مهار دوگانه جانشین سیاست سنتی موازنه قوا شده است. برخی از اسراتژیست های ایالات متحده معتقدند که آمریکا منافع زیادی در جلوگیری از ظهور هر قدرت مسلط منطقه ای دارد. یکی از اهداف استراتژیک آمریکا در دهه هشتاد ایجاد توازن میان ایران و عراق بود. با تهاجم عراق به کویت توازن منطقه ای پایان گرفت و نقطه عطف جدیدی در سیاست امنیتی آمریکا بر اساس الگوی امنیت یک قطبی در دهه نود پدیدار شد. ایالات متحده در این مرحله خواهان برتری خود در خلیج فارس بود. توجه به اهمیت منطقه خلیج فارس در زمان جنگ سرد و بعد از پایان آن در توصیف سیستم بین المللی حایز اهمیت است. تا قبل از پایان جنگ سرد اهمیت این منطقه به دلیل اولویت ژئوپولیتیک منطقه بود، اما پس از آن و به دلیل تغییر ساختار نظام بین الملل، منطقه خلیج فارس اولویت ژئواکونومیکی یافته است. در چارچوب استراتژی آمریکا پس از پایان جنگ سرد کشورهای روسیه و چین و در منطقه، ایران و عراق به عنوان تهدید سیاسی مطرح و تسلط هر قدرتی بر منابع انرژی به عنوان یک تهدید اقتصادی برای آمریکا در نظر گرفته شده است. به همین منظور استراتژی این کشور در قالب حضور و تقویت حضور نظامی و تضعیف قدرتهای منطقه ای نظیر ایران و عراق است و استراتژی اقتصادی نیز کنترل جریان نفت در منطقه را دربر می گیرد. هدف ایدئولوژیکی آمریکا در منطقه حفظ نظامهای سیاسی حاکم و استراتژی ایدئولوژیکی آن نیز تقبیح اسلام گرایی و ترویج لیبرالیسم است.^{۶۶}

اهداف سیاستهای خارجی در منطقه خلیج فارس حکایتگر نوعی تهدید برای کشورهای منطقه است و این امر به ناامنی سیستم منطقه ای و واگرایی میان کشورها می افزاید.

متغیرها و هم گرایی منطقه ای

توجه به متغیرهای متعددی که توصیف شد بیانگر ویژگیهای مشترک و مختلف در میان کشورهای منطقه است. براساس وضعیت جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی می توان خصوصیات مشترک و متفاوت کشورهای خلیج فارس را این گونه برشمرد.

الف: اشتراکات

۱. کشورهای منطقه خلیج فارس قرابت جغرافیایی مشخص و ممتازی دارند؛
۲. نفت مهمترین ثروت این کشورهاست؛
۳. دارای اقتصاد وابسته می باشند با نوعی وابستگی به غرب می باشند؛
۴. سیستم سیاسی این کشورها به استثنای ایران متأثر از غرب است؛
۵. اسلام دین رسمی آنها می باشد؛
۶. بخش اعظم تجارت خارجی این کشورها از طریق خلیج فارس انجام می گیرد؛
۷. از نظر اجتماعی این کشورها با رشد جمعیت، تقاضای مردم برای مشارکت بیشتر در امور سیاسی کشور خود، تنوع، قومیت، مسئله گذار از سنت به مدرنیسم و ویژگیهایی از این قبیل مواجه هستند.

ب: تفاوتها و تمایزات

۱. این کشورها نگرشهای متفاوتی نسبت به مسایل امنیتی منطقه دارند؛
۲. از نظر مساحت، سه کشور ایران، عراق و عربستان سعودی در مجموع چهار میلیون کیلومتر مربع وسعت دارند و وسعت بقیه کشورهای خلیج فارس برابر ۳۳۰۰۰۰ کیلومتر مربع می باشد؛
۳. سطوح قدرت در میان کشورهای منطقه نابرابر است؛
۴. این کشورها از نظر زبانی و سیستم حکومتی با هم تفاوت دارند؛ در عراق سیستم حکومتی جمهوری است اما یک دیکتاتور نظامی دارد. در ایران حکومت،

اسلامی است. در عربستان سعودی و عمان پادشاه حاکمیت دارد و سایر مناطق دارای شیخ و امیر هستند.

نتیجه گیری

همان طور که گفته شد هر چند مهمترین عامل یاری کننده هم گرایی میان این کشورها قرابت جغرافیایی است، اما به دلیل اختلافهای مرزی و ارضی، این عامل مانع از ایجاد همکاریها در فرایند هم گرایی خواهد بود. به طور کلی شروط و زمینه هایی که طرحهای هم گرایی میان کشورهای منطقه خلیج فارس را امکان ناپذیر می سازد به این شرح است:

۱. نگرشها و ارزشهای نخبگان این کشورها نه تنها مکمل هم نیست بلکه متضاد است. برخی از کشورها نظیر ایران و عراق برداشت متفاوتی نسبت به کشورهای دیگر نظیر عربستان و کویت دارند. ضمن اینکه بین سه کشور عمده منطقه ای؛ یعنی، ایران، عربستان و عراق رقابت برای کسب رهبری در منطقه وجود دارد. قبل از نشست اخیر اوپک در وین، عربستان سعودی افزایش عرضه نفت را مد نظر قرار داده بود. این امر علاوه بر مسئله رقابت، تمایل این کشور در جهت خواستههای نظام بین المللی را نیز نشان می دهد. می توان گفت نگرش این کشورها نسبت به محیط بین المللی و کشورهای غیر عضو متفاوت بوده و ایجاد یک موضع مشترک در قبال مسایل ضروری و فرایند هم گرایی را با مشکل مواجه می سازد.

۲. توجه به اینکه ساختار اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این کشورها ثبات نداشته و از کارکرد ضعیفی برخوردار است احتمال تحقق هم گرایی دشوار می باشد و در بهترین حالت روابط میان این کشورها به صورت دو جانبه و یا چندجانبه خواهد بود. در واقع می توان گفت هر چه ثبات داخلی و توانایی تصمیم گیرندگان اصلی در پاسخگویی به تقاضاها و خواسته های داخلی بیشتر باشد توانایی این کشورها برای حضور فعالانه در فرایند هم گرایی میان کشورهای منطقه بیشتر خواهد شد. با وجود این، اوضاع داخلی این کشورها با توجه به ساخت نظام سیاسی و همین طور اقتصاد تک محصولی بر شالوده نفت و گاز استوار است. این کشورها از نظر اجتماعی نیز در چارچوب مسایل قومی، مذهبی، افزایش جمعیت، مسئله

مهاجران و بحرانهایی نظیر بحرانهای هویت و مشارکت و مهمترین مسئله جدید یعنی مدرنیسم با مشکل بزرگی مواجه می باشند.

۳. توجه به مسایل و مشکلات و عنایت به تحولات منطقه ای این کشورها نشان می دهد که بعضی کشورها مثل عراق نمی توانند در فرایند هم گرایی متحد خوبی باشند؛ زیرا علاوه بر مشکلات متعدد داخلی، به خاطر اختلاف با کشورهای منطقه، نمی توان به تعهدهای این کشور باور داشت. در این رابطه در چارچوب یک گزارش جدید، عراق در صدد بازسازی مجموعه ای از کارخانه هایی است که سلاحهای شیمیایی و بیولوژیکی را تولید می کند. این امر نه تنها امنیت منطقه را تهدید می کند بلکه حتی چالش بر علیه جامعه بین المللی است.

لازم است در رابطه با مواردی که به عنوان نتیجه بحث ارایه گردید به این مسئله مهم اشاره کرد که مشکل بتوان به طور موفقیت آمیز در تبیین روابط میان هشت کشور منطقه خلیج فارس از نظریه های مختلف در روابط بین الملل استفاده کرد، اما با استفاده از سه نظریه هم گرایی، تصمیم گیری و سیستمها هرچند به صورت کلی می توان از نظر تئوریک بحث مبنایی را پدید آورد. به هر حال عدم انشعاب و تسری ارتباط میان این کشورها، عدم تفکر منطقی و غیر کاربردی و حتی فقدان تصمیمات رضایت بخش و نگرشهای حاکی از عدم اعتماد و حتی خصمانه، ضعف ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی این کشورها از یک طرف و عدم توجه اکثر آنها نسبت به پویاییهای نظام بین الملل در عرصه های مختلف و ادامه واکنشهای سابق این کشورها در قبال سیستم بین المللی و حتی بخش پیرامونی از طرف دیگر، که موجب حساسیتها و آسیب پذیری در نظام منطقه ای و جهانی می شود دلالت بر عدم شکل گیری روابط در سطوح مختلف و به شکل منسجم و پایدار حداقل در میان مدت دارد. □

پاورقیها:

۱. به نظر می‌رسد عامل نفت نقش شیوخ منطقه را به سرعت سیاسی کرده است. برای مطالعه بیشتر، رک به: جیل کریستال، نفت و سیاست در خلیج فارس، ترجمه ناهید سلامی و شاپور جورکش، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه ۱۳۷۸، ص ۱۹۷.
۲. محمد علی امامی، «سنت، نوگرایی و مشروعیت در کشورهای عرب خلیج فارس»، فصلنامه سیاست خارجی، سال چهاردهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۹، صص ۷۴-۷۴۳-۷۴۲.
۳. حمد الله آصفی و غلامرضا وطن دوست، «هم گرایی و ثبات در خلیج فارس»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال دوازدهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۶، ص ۷۷.
۴. در این رابطه نقش فرماندهان ارتش حایز اهمیت است؛ زیرا بدون مشارکت فعال یا حداقل همراهی فرماندهان ارتش، هیچ حکومت عربی نمی‌تواند بر سریر قدرت باقی بماند. ریزابروکس، «روابط سیاسی-نظامی و ثبات رژیمهای عربی در منطقه»، ترجمه محمد کمال سروریان، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال سوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۹، ص ۱۹۹.
۵. امامی، همان، ص ۷۴۴.
۶. بروکس، همان، ص ۲۰۴.
- اقدام اخیر آمریکا مبنی بر کمکهای مالی و نظامی به مخالفان بغداد جهت سرنگونی دولت عراق در این راستا است.
۷. حسن علوی، قطر، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، صص ۲۰-۱۹.
۸. نداف صفران، «ابعاد مسئله خاورمیانه، قبل و بعد از جنگ خلیج فارس»، ترجمه لیلا سازگار، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال هشتم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۲، صص ۴۵-۴۴.
۹. محمد زاغیان و عبدالرضا آخوند فرجی، امارات متحده عربی، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، ۱۳۷۰، صص ۸ و ۱۸۰.
۱۰. امامی، همان، ص ۷۳۳.
۱۱. داود آقایی، سیاست و حکومت در عربستان سعودی، تهران: نشر کتاب سیاسی، ۱۳۶۸، ص ۳۳۰.
۱۲. علوی، قطر، همان، ص ۱۳.
۱۳. زاغیان و فرجی، همان، ص ۸.
۱۴. به طور کلی تا قبل از ظهور نفت و اهمیت روز افزون آن، به استثنای بحرین و عمان، هیچیک از شیخ نشینهای عربی کرانه جنوبی خلیج فارس به دلیل کمبود جمعیت و منابع نمی‌توانستند بدون حمایت بریتانیا به عنوان یک واحد مشخص سیاسی دوام یابند. برای مطالعه بیشتر راجع به وضعیت کشورهای منطقه رک به: پی‌یر درنیک، خاورمیانه در قرن بیستم، ترجمه فرنگیس اردلان، تهران: جاویدان، ۱۳۶۸، ص ۴۲۱.

۱۵. نرست الله آشتی، ساختار حکومت عربستان سعودی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۱، ص ۵۱-۵۰.
۱۶. همان، ص ۵۳-۵۲.
۱۷. آصفی و وطن دوست، همان، ص ۷۸-۷۷.
۱۸. حیات نو، ۶ مرداد ۱۳۷۹.
۱۹. رک به: پیروز مجتهدزاده، «نگاهی به ادعاهای امارات متحده نسبت به جزایر ایرانی»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال هشتم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۴-۱۳.
۲۰. پیروز مجتهدزاده، «جهان سیاسی در سالی که گذشت»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال نهم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت، ۱۳۷۴، ص ۱۱.
۲۱. پیروز مجتهدزاده، «همکاری در خلیج فارس، نه ستیزه جویی»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال دهم، شماره سوم و چهارم، آذر و دی ۱۳۷۴، ص ۷۳.
۲۲. پیروز مجتهدزاده، «جهان سیاسی در سالی که گذشت»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال دوازدهم، شماره هفتم و هشتم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۷، ص ۲۰.
۲۳. برگزیده دیدگاههای گروه رامونت، نفت و سیاست در خاورمیانه، ترجمه فریدون برکشلی، تهران: قومس، ۱۳۷۸، ص ۱۵۴.
24. *NewYork Times*, September 15, 1990.
25. *NewYork Times*, June 9, 1991.
۲۶. بروکس، همان، ص ۲۰۴.
۲۷. پیروز مجتهدزاده، «از خلیج فارس تا دریای خزر»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال یازدهم، شماره اول و دوم، مهر و آبان، ۱۳۷۵، ص ۹.
۲۸. مقصود رنجیر، ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۹۷-۱۹۴.
۲۹. بروکس، همان، ص ۲۰۴ و ۲۱۰.
30. *Middleeast Economic Digest*, September 7, 1990, p. 6.
۳۱. برای مطالعه بیشتر رک به: نادر انتصار، «دکترین نظامی آمریکا پس از جنگ سرد: کاربرد در مورد ایران»، مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس، همان، ص ۳۱۴.
۳۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک به: عزت الله عزتی، ژئواستراتژی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۳، ص ۸۸-۸۳.

۳۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه و تعاریف مختلف ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک رک به: عزت الله عزتی، همان، ص ص ۱۴-۱.
۳۴. پیروز مجتهد زاده، «همکاری در خلیج فارس، نه ستیزه جویی»، همان، ص ۷۱.
۳۵. پی یر درینیک، همان، ص ۹.
۳۶. مرتضی انصاری دزفولی، «امنیت خلیج فارس و بحران سازی در منطقه»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال دهم، شماره نهم و دهم، خرداد و تیر ۱۳۷۵، ص ۳۰.
۳۷. فریدون برکسلی، «دورنمای ذخایر نفتی خلیج فارس و بازار جهانی»، مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس، پیشین، ص ص ۳۶۹-۳۶۸.
۳۸. محمد السّماک، نفت و سیاست در استراتژی جهان عرب، ترجمه: مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تهران: انتشارات مرکز مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ۱۳۷۲، ص ۲۴.
۳۹. پیروز مجتهد زاده، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس، ترجمه حمیدرضا ملک محمدی نوری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۲، ص ص ۴۶-۴۵.
۴۰. اطلاعات، ۲۳ مهر ۱۳۷۶.
۴۱. ایران، ۱۹ آذر ۱۳۷۶، واحد مرکزی خبر، ۱۹ دی ۱۳۷۶.
۴۲. مقصود رنجبر، همان، ص ۱۹۱.
۴۳. اصغر جعفری ولدانی، تحولات مرزها و نقش ژئوپولیتیک آن در خلیج فارس، تهران: قومس، ۱۳۷۴، ص ۱۹۳.
۴۴. پیروز مجتهد زاده، پیشین، ص ۶۶.
۴۵. عزت الله عزتی، پیشین، ص ۷۷.
- به نظر می رسد مرزهای میان این کشورها اغلب مرزهای احتمالی باشد. برای مطالعه بیشتر در زمینه تقسیم بندی مرزها رک به: دره میرحیدر (مهاجرانی)، مبانی جغرافیای سیاسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۷۲، ص ص ۱۴۷-۱۴۴.
۴۶. اصغر جعفری ولدانی، پیشین، ص ۱۳. در حال حاضر فقط چهار مرز زمینی که هر دو مرحله تعیین خطوط مرزی را گذرانده باشد در منطقه خلیج فارس وجود دارد. برای مطالعه در این مورد رک به: همان، ص ص ۱۷-۱۳.
۴۷. اصغر جعفری ولدانی، پیشین، ص ۱۹۴.
۴۸. همان، ص ۱۲.
۴۹. اختلافهای مرزی به چهار نوع تقسیم می شوند که به دو نوع آنها اشاره شد و دو نوع دیگر عبارتند از: اختلاف بر سر قلمرو که به اختلافهای ارضی موسومند و اختلافهایی که در نتیجه عملکرد مرز بروز می کند. برای مطالعه بیشتر رک به: دره میرحیدر (مهاجرانی)، همان، ص ص ۱۸۸-۱۴۱ و نیز رک به: عزت الله عزتی، پیشین، ص ص ۱۷۹-۱۷۷.

۵۰. اصغر جعفری ولدانی، پیشین، ص ۱۱.
۵۱. برای مطالعه بیشتر رک به: محمد سید السلیم، «امنیت خلیج فارس در دوران پس از جنگ سرد در جستجوی نظمی نوین»، مجموعه مقالات پنجمین سمینار خلیج فارس، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۴، ص ص ۵۴-۵۲.
۵۲. برای مطالعه بیشتر در این رابطه رک به: ناصر فرشاد گهر، «راژمان دگرگون شونده جهانی و خلیج فارس در بررسی موردی نفت و اوپک»، مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس، ص ص ۵۴۵-۵۴۴.
۵۳. مصر کشوری است که هم در دوران جنگ سرد مورد توجه آمریکا بوده و هم پس از پایان دوره جنگ مصر در برقراری روابطش با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس در پس از پایان جنگ سرد کوشا بوده است. در همین رابطه در پی تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۱ که منجر به کاهش توریسم و اخراج کارگران مصری از عراق و کویت شده و از این بابت مصر ۱٫۵ میلیارد دلار خسارت دیده بود، روابطش را با کشورهای عرب گسترش داده و مقر اتحادیه عرب نیز از تونس به مصر منتقل گردید.
۵۴. پیمان دمشق در ۶ مارس ۱۹۹۱ توسط شش کشور عضو و شورای همکاری خلیج فارس به علاوه مصر و سوریه به امضا رسید و مقرر گردید که یک نیروی کارآمد، متشکل از واحدهایی از ارتش هشت کشور عضو تشکیل گردد که هسته اصلی آن در مصر و سوریه باشد. این پیمان بر سه محور امنیتی، اقتصاد و سیاسی استوار بود. برای مطالعه بیشتر در این زمینه رک به: رقیه سادات عظیمی، عربستان سعودی، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ۱۱۹.
۵۵. ساموئل هانتینگتون، نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه مجتبی امیری وحید، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۵، ص ص ۱۱۷-۱۱۱.
۵۶. یوردیس فن لوهازن، «جنگ خلیج فارس: جنگی با اروپا»، ترجمه شهروز رستگاری نامدار، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال دهم، شماره یازدهم و دوازدهم، مرداد و شهریور، ۱۳۷۵، ص ۴۷.
۵۷. جواد صالحی، «سیاست خارجی ژاپن در خلیج فارس»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۷۴، ص ۳۸۳.
۵۸. همان، ص ۲۸۶.
۵۹. محمود مصالحه، «منطقه خلیج فارس و تحولات نظام نوین جهانی»، مجموعه مقالات ششمین سمینار خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۵، ص ۲۸۷.
۶۰. همان، ص ۱۹۲.
۶۱. برای مطالعه بیشتر در زمینه جایگاه نفت در سیاست آمریکا رک به: محمد السّماک، همان، ص ص ۲۵-۱۳.
۶۲. نیکلاس سرکیس، «دورنمای بازار نفت و توسعه اقتصادی کشورهای صادرکننده پس از جنگ خلیج فارس»، ترجمه مهدی مهروز، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال ششم، شماره یکم و دوم، مهر و آبان، ۱۳۷۰، ص ۹۲.

۶۳. برای مطالعه بیشتر رک به: تومیتا، «طرحهای امنیتی خلیج فارس»، ترجمه جمشید زنگنه، مجموعه مقالات سومین سمینار بررسی مسایل خلیج فارس، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲، ص ص ۸۸-۸۱.
۶۴. حسین دهشیار، «نظام تک قطبی متقارن: مفهوم قدرت از دیدگاه ایالات متحده»، فصلنامه سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره سوم، پاییز ۱۳۷۸، ص ۶۹۷.
۶۵. ابراهیم متقی، تحولات سیاست خارجی آمریکا، مداخله گرایی و گسترش ۱۹۹۷-۱۹۴۵، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۴.
۶۶. برای مطالعه بیشتر رک به: بنی سنبلی، «استراتژی کلان آمریکا پس از جنگ سرد»، فصلنامه سیاست خارجی، سال دوازدهم، شماره اول، بهار ۱۳۷۷، ص ص ۷۱-۵۵.